

## موضوع مقاله: حجیت یا عدم حجیت «ظن» از دیدگاه قرآن

محمدجوکار

۰۹۳۶۵۹۵۲۳۳۷

ایمیل: TOLOOHE@YAHOO.com

### مقدمه:

هدف این مقاله تبیین جایگاه «ظن» در فهم آموزه‌های دینی است. در این موضوع همان طور که از عنوان مقاله نیز پیداست تنها از قرآن کمک گرفته شده است و از احادیث و میزان دلالت آنها بر حجیت و عدم حجیت «ظن» سخنی به میان نیامده است و بدیهی است نتیجه‌ای که از آیات قرآن استفاده شده مبتنی بر احادیث متواتر مورد قبول فریقین نیز هست چنانکه روایات زیر مشعر به آن است:

۱- عن رسول الله (ص): «إنه ستفشو عنی أحادیث فما أتاكم من حدیثی فاقروا کتاب الله و اعتبروه فما وافق کتاب الله فانا قلته وما لم یوافق کتاب الله فلم أقله»: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: «به زودی از من روایاتی [برای مردم] بیان خواهد شد پس هر حدیثی که به شما رسید قرآن را مد نظر قرار دهید هر حدیثی را که با قرآن موافق باشد من آن را گفته‌ام و هر حدیثی که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته [و آن حدیث کذب می باشد]».

۲- عن رسول الله (ص): «ستکون عنی رواه یروون الحدیث فاعرضوه علی القرآن فان وافق القرآن فخذوها والا فدعوها»: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: «بزودی روایانی از من حدیث نقل خواهند کرد پس آن حدیث را برقرآن عرضه بدارید اگر با قرآن موافقت داشت از آن پیروی کنید و گرنه آن را رها کنید»<sup>۱</sup>

۳- الامام الباقر (ع): «إذا حدثکم بشی فاسئلونی من کتاب الله»: امام باقر علیه السلام فرموده است: «وقتی چیزی برای شما گفتم دلیل قرآنی آن را از من بپرسید»<sup>۲</sup>

۴- الامام الصادق (ع): «کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف»<sup>۳</sup>: امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر حدیثی که با کتاب خدا موافق نباشد، باطل است».

باحفظ این مقدمه وارد اصل موضوع می شویم:

۱ - کنز العمال ج ۱ احادیث ۹۹۳ و ۹۹۴، ناشر موسسه الرساله بیروت

۲ - الکافی ج ۱ ص ۶۰ باب الردالی کتاب والسنة ح ۵ ، ناشر دارالکتب الاسلامیه

۳ - الکافی ج ۱ ص ۶۹ باب الاخذ بالسنة وشواهد الکتاب ح ۳

## «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»<sup>۱</sup>

«به یقین، گمان از [شناخت] حقیقت چیزی را کفایت نمی‌کند.»

مفردات این آیه:

«الظن»: «ظن» در لغت به معنای گمان و خیال قوی با احتمال خلاف آن می‌باشد: «الظَّنُّ: التَّرَدُّدُ الرَّاجِحُ بَيْنَ طَرَفَيْ الْاِغْتِقَادِ الْغَيْرِ الْجَازِمِ»<sup>۲</sup> و لذا اگر مساله و موضوعی در مقام تصدیق به مرتبه صد در صد برسد و احتمال خلاف در آن داده نشود به آن یقین و علم گفته می‌شود، در مقابل اگر حتی یک درصد احتمال خلاف داده شود آن مساله و موضوع تحت مقوله ظن است و هنوز بدان «مظنون» گفته می‌شود.

فیومی گوید: «الظَّنُّ: مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ قَتَلَ وَ هُوَ خِلَافُ الْيَقِينِ. قَالَ الْأَزْهَرِيُّ وَ غَيْرُهُ وَ قَدْ يُسْتَعْمَلُ بِمَعْنَى الْيَقِينِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْأَقْوَا رَبَّهُمْ»<sup>۳</sup>: «الظن» مصدری از باب «قتل» است و آن در مقابل یقین است چنانچه «ازهری» و دیگران گفته‌اند. و گاهی به معنای «یقین» می‌آید همانند قول خداوند: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْأَقْوَا رَبَّهُمْ»<sup>۴</sup>

البته بعدا بحث خواهد شد که آیا «ظن» در قرآن به معنای «علم» نیز استعمال شده است یا خیر؟

در لسان العرب آمده: «قال المبرد: الظَّيْنُ الْمُتَّهَمُ، وَ أَصْلُهُ الْمُظُنُّونُ، وَ هُوَ مِنْ ظَنَنْتُ الَّذِي يَتَعَدَّى إِلَى مَفْعُولٍ وَاحِدٍ... وَ الظَّنُّونُ كُلُّ مَا لَا يُوثَقُ بِهِ مِنْ مَاءٍ أَوْ غَيْرِهِ. يُقَالُ: عَلِمَهُ بِالشَّيْءِ ظَنُونٌ إِذَا لَمْ يُوثَقْ بِهِ وَ الْمَاءُ الظَّنُّونُ: الَّذِي تَتَوَهَّمُهُ وَ لَسْتُ مِنْهُ عَلَى ثِقَةٍ وَ هِيَ الْبِئْرُ الَّتِي يُظَنُّ أَنْ فِيهَا مَاءٌ... وَ رَجُلٌ ظَنُونٌ: لَا يُوثَقُ بِخَبْرِهِ... قَالَ الْفَرَّاءُ: الْعَرَبُ تَقُولُ لِلرَّجُلِ الضَّعِيفِ أَوْ الْقَلِيلِ الْحِيلَةَ: هُوَ ظَنُونٌ»<sup>۵</sup>

۱- القرآن الكريم، یونس ۳۶

۲- تاج العروس باب «الظن» ج ۱۸ ص ۳۶۳، ناشر دارالفکر بیروت

۳- مصباح المنير باب «الظن» ج ۲ ص ۳۸۶، ناشر منشورات دارالرضی

۴- القرآن الكريم، بقره ۴۶

۵- لسان العرب باب «الظن» ج ۱۳ ص ۲۷۲، ناشر دارالفکر بیروت

«مبرد گفته است: «الظنين» فرد متهم را گویند واصل آن «مظنون» است و آن از فعل «ظننت» تک مفعولی است... و «ظنون» به هر آنچه به آن وثوق و اعتمادی نباشد گفته می شود آب باشد و یا غیر آن و می گویند: «علم اوبه آن چیز «ظنون» است.» زمانی که آن علم مورد اطمینان نباشد و «الماء الظنون»: آبی که به بودنش گمان داری و آن چاهی است که معلوم نیست در آن آب باشد... «رجل ظنون»: کسی که به خبر او اعتمادی نباشد... فراء گوید: «عرب به فرد ضعیف و ناچار می گوید: «او ظنون است.»»

«غنی»: به معنای کفایت و بی نیازی است: «الغناء: الاستغناء و الکفایة»<sup>۱</sup> اما «اغناء» از باب افعال به معنای «بی نیاز کردن» است: «اغنائی بكذا و اغنی عنه كذا»<sup>۲</sup>: «وقتی است که او را از آن چیز بی نیاز کنند.» لذا «لا یغنی» در آیه به معنای «بی نیاز نمی کند.» است.

«الحق»: «ثابت. ضد باطل. راغب گوید: اصل حق به معنی مطابقت و موافقت است.»<sup>۳</sup> «الحق»: بمعنی ثبوت و پابرجایی و مطابق با واقع بودن است، و آن در مقابل باطل استعمال می شود، و باطل چیزی است که برای آن ثبوت و واقعیتی نباشد.<sup>۴</sup> «حق» از اسماء الهی است بدان جهت که ذات و افعال و صفات او همه مطابق واقع و در جای و موقع خویش است. و لذا هر آنچه از او صادر شود حق و حقیقت است: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»<sup>۵</sup> «و كَذَّبَ بِهِ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ»<sup>۶</sup> «وَ يَحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ»<sup>۷</sup> «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ»<sup>۸</sup> «قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ الْحَقُّ أَقُولُ»<sup>۹</sup> «فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»<sup>۱۰</sup>

«الشیء»: «الشیء»: «هر آنچه که شناخته می شود و از آن آگاهی و خبر می دهند.»<sup>۱۱</sup> و لذا هیچ لفظی در عمومیت و شمولیت از او عام تر نیست.

معنا و مفهوم این آیه:

الف و لام «الظن» به اصطلاح الف و لام جنس و ماهیت است لذا نفی «الظن» نفی ماهیت و طبیعت «ظن» است این نفی زمانی صادق است که تمامی افراد «ظن» را شامل شود چرا که «الطبیعة تنعدم بانعدام افرادها» لذا سیاق آن شبیه «لارجل فی الدار» است و نیز «شیئا» نکره ایست در سیاق نفی که آن نیز مفید استغراق است لذا معنا چنین می شود: «به یقین [هیچ] مظنه و گمانی [انسان را از تشخیص] حق بی نیاز نمی کند.»

۱ - العین باب «غناء» ج ۴ ص ۴۵۰، ناشر نشر هجرت

۲ - مفردات الفاظ القرآن باب «غناء» ص ۶۱۶، ناشر دارالعلم سوریه

۳ - مفردات الفاظ القرآن باب «الحق» ص ۲۴۶، ناشر دارالعلم سوریه

۴ - التحقيق باب «الحق» ج ۲ ص ۲۶۱، ناشر مرکز الكتاب للترجمة والنشر

۵ - القرآن الکریم، بقره ۱۴۷

۶ - القرآن الکریم، انعام ۶۶

۷ - القرآن الکریم، یونس ۸۲

۸ - القرآن الکریم، نمل ۷۹

۹ - القرآن الکریم، ص ۸۴

۱۰ - القرآن الکریم، یونس ۳۲

۱۱ - شمس العلوم ودواء کلام العرب من الکلام باب «الشیء» ج ۶ ص ۳۵۹۴، ناشر دارالفکر بیروت

بنا بر این بیان، «ظن» از منظر قرآن هیچ ارزش و حجیتی ندارد حال این ظن و گمان در مورد احکام باشد و یا در اعتقادات. اما متأسفانه برخی از فقهاء به جهت مبانی‌ای که در فقه و اصول پذیرفته‌اند بدون توجه به سیاق این آیه و آیات قبل و بعد آن فرموده‌اند که مراد از این «ظن»، ظن و گمان در اصول اعتقادی است که چنین ظنی از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند نه ظن در فقه و احکام که آن مسلماً حجت و با ارزش است.<sup>۱</sup>

اما باید دانست که طبق بیانی که گذشت این آیه هر ظن و گمانی را در فهم مراد شریعت در قبال یقین بی‌ارزش و فاقد اعتبار می‌داند.

کسانی که این آیه را ناظر به امور اعتقادی دانسته‌اند الف و لام «الظن» را الف و لام عهد ذکر گرفته‌اند. به جهت روشن‌تر شدن این قول به توضیح بیشتر آن می‌پردازیم:

در آیه ۳۵ یونس چنین آمده: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» بگو: آیا از شریکانتان کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خداوند به سوی حق هدایت می‌کند. پس آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که [خود] راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ پس شما را چه شده است، چگونه حکم می‌کنید؟» این که مراد از این «شرکاء» چه کسانی هستند؟

باید گفت که در آیه ۲۸ همین سوره آمده است: «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَيْلًا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَانَا تَعْبُدُونَ»: «و روزی که همگی‌شان را محسور کنیم آن گاه به مشرکان می‌گوییم: خود شما و شریکانتان به جای خود [بایستید] سپس در میان‌شان تفرقه اندازیم و شریکانشان گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید.»

لذا دانسته می‌شود که «شرکاء» در آیه ۳۵ همان معبودان و آلِهه مشرکان است. در آیه ۳۶ درباره مشرکان آمده: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا»: «و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند.» این دسته از فقهاء «الظن» در ادامه آیه را همین «ظن» می‌دانند به عبارت دیگر چون بحث آیه در مورد توحید و امور اعتقادی است و فرموده اینها جز از «ظن و گمان» پیروی نمی‌کنند لذا در ادامه که می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»: «به یقین گمان از [شناخت] حق چیزی را کفایت نمی‌کند.» به همان ظن در امور اعتقادی اشاره دارد که چنین ظنی از یقین کفایت نمی‌کند.

اما باید توجه داشت که سیاق این آیه در مقام تعلیل و علت برای آیه قبلی می‌باشد و بسیار بعید است که در چنین جملاتی، مورد، خصوصیت داشته باشد. به بیانی دیگر قرآن در آیات قبلی مشرکان را مورد مذمت قرار داده که چگونه خدایانی را که دارای هیچ چشم و گوش و فهمی نیستند را به عبادت گرفته‌اند خدایانی که نه چیزی را آفریده‌اند و نه مدبّر و تدبیر کننده چیزی هستند، خدایانی که خود نیاز به هدایت دارند و هدایتگر کسی یا چیزی نیستند. پس از تمامی اینها خداوند سرّ این گمراهی و سوء اختیار آنان را گوشزد می‌کند که: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا»:

۱ - فوائد الاصول (للعلمة النائینی) ج ۳ ص ۱۶۰ الفصل الرابع فی حجیة الخبر، ناشر انتشارات اسلامی

«بیشتر آنان جز از گمانی پیروی نمی‌کنند.» و اینکه این را به اکثرشان نسبت داده نه همه آنها به خاطر این است که برخی از آنها بآنکه به خوبی حق را شناخته اند با آن به ستیز و دشمنی برخاسته اند که: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا»<sup>۱</sup>: «به خاطرستم و برتری جویی آن را انکار کردند در حالی که خودشان بدان یقین داشتند».

در پایان خط بطلانی بر روش و عملکرد آنان کشیده که: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»:  
«به راستی «گمان» بی‌نیاز نگرداند از حق چیزی را، بی‌گمان، خدا بدانچه می‌کنند داناست».

لذا بسیار بعید است در چنین جایی که آیه درسیاق تعلیل است مراد از «الظن» تنها همان ظن در اعتقادات باشد که در قبل از آن بیان شده است؛ علاوه بر اینکه این عبارت در جای دیگری یعنی آیه ۲۸ سوره نجم نیز آمده که در آنجا بسیار مستهجن است که با توجه به آیات قبل و بعد الف و لام «الظن» را عهد بگیریم در آنجا چنین آمده: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»<sup>۲</sup>: «و آنان را بدان هیچ دانشی نیست. (آنها) پیروی نمی‌کنند جز گمان را، و به راستی که گمان چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد.»

علاوه بر آنکه خداوند در جای جای قرآن پیروی از گمان و تخمین را مذمت و نکوهش کرده و مکلفان را به پیروی از علم و یقین فراخوانده است: «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»<sup>۳</sup>: «بگو: آیا نزد شما دانشی هست تا آن را برای ما آشکار کنید؟! پیروی نمی‌کنید مگر گمان را و جز به گزاف و تخمین سخن نمی‌گویید.» «ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ»<sup>۴</sup>: «قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ»<sup>۵</sup>: «نابود شوند آنان که تخمین می‌زنند (همان) کسان که در گرداب جهالت غافل و سرگشته اند.» «ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»<sup>۶</sup>: «و آنان را بدان هیچ دانشی نیست. آنها جز به گمان و پندار نمی‌گرایند.» «وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۷</sup>:  
و از پی آنچه بدان دانشی نداری مرو، که گوش و چشم و دل، از همه اینها بازخواست خواهد شد.» و...

باید گفت که آیه اخیر یعنی آیه ۳۶ سوره اسراء اصلاً در خصوص احکام وارد شده است در آیات قبل پس از بحث از حرمت زنا و قتل نفس و قتل اولاد و وجوب وفای به کیل می‌فرماید: «وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».

و نیز در آیه ۳۶ یونس نیز تعلیل «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»<sup>۸</sup>: «خدا بدانچه می‌کنند داناست.» در ذیل آیه خود دلیلی روشن است بر اینکه مراد اتباع عملی از چنین اعتقاد باطلی است.

۱ - القرآن الکریم، النمل ۱۴

۲ - القرآن الکریم، الانعام ۱۴۸

۳ - القرآن الکریم، النساء ۱۵۷

۴ - القرآن الکریم، الذاریات ۱۰

۵ - القرآن الکریم، جائیه ۲۴

۶ - القرآن الکریم، الاسراء ۳۶

و نیز آیه ۲۷ نجم که در مورد دختر نامیدن فرشتگان است در مقام نهی از عمل «تسمیه» نیز هست نه اینکه مراد تنها نهی از اعتقاد به چنین مطلبی باشد؛ که لازمه آن حرمت اسناد چیزی که مظنون و مجهول است به خداوند تعالی می باشد.

و خلاصه اینکه قول به اختصاص داشتن این آیات به اصول اعتقادات علاوه بر بی دلیل بودن آن با تدبر در خود آیات و سیاق آنها و نیز با توجه به حذف متعلق و نیز فهم عرف درباره عمومیت این آیات مردود می گردد.

گروه دیگری از فقها پس از اعتراف به عمومیت داشتن این آیات نسبت به احکام و فروع دین قائل به تخصیص این آیات به وسیله ادله ای حجیت ظنون، شده اند.<sup>۱</sup>

اما باید گفت که سیاق این آیات عموماً سیاق تعلیل است و لذا به اصطلاح اصولی آبی از تخصیص می باشند و به عبارتی دیگر این آیات به امر ارتکازی عرفی که همان «عدم جواز رفع ید از امر مبرم به سبب امر غیر مبرم» است دلالت دارد ادعای تخصیص در چنین عباراتی بسیار بعید و مستهجن است زیرا بازگشت این معنا به این است که گفته شود: «هیچ ظنی بی نیاز از حق نمی کند جز این ظنون.»

به بیانی دیگر در آیه ۳۶ یونس پس از بیان صغری - که اعتقاد آنها به شرک و بت پرستی ناشی از ظن و گمان است - به بیان کبری می پردازد: «که هیچ ظنی انسان را از حق و حقیقت بی نیاز نمی گرداند.» بیان مطلب به صورت برهان منطقی چنین است: «آن اعتقادهم فی المقام اعتقاد ظنی، و کلّ ظنّ لا یعنی من الحقّ شیئاً، فهذا الاعتقاد لا یعنی من الحقّ شیئاً.»

و بسیار روشن است که قول به تخصیص در چنین مقامی به دور از فصاحت و بلاغت می باشد. جای شگفتی است که همین فقها در مقام اثبات اصل استصحاب قائل به آبی از تخصیص بودن عبارتی همچون «لیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک» در صحیح زراره - به جهت نقش علت داشتن - هستند در حالی که ظهور این فقره بسی ضعیف تر از ظهور این آیه و آیات مشابه در تعلیل می باشد. به بیانی که ذکر شد فساد این معنا هم که «عمل به ظنون خاصه نیز در حقیقت عمل به علم است، زیرا مستند ما در عمل به ظنون خاصه همان ادله حجیت آنهاست نه خود آنها.» روشن و مبرهن می گردد.

متأسفانه گروه دیگری از اصولیین به جوابیه دیگری متوسل شده اند که انسان پس از تأمل در آن به حیرت می افتد که چگونه چنین سخنانی از اهل علم و فضل صادر شده است؟! این جوابیه به اختصار چنین است: «اگر عمومیت این آیات را بپذیریم بی گمان شامل ظواهر خود کتاب هم خواهد شد - زیرا قرآن ظنی الدلالة است - و لذا بدین بیان ظواهر کتاب نیز حجیت و اعتباری نخواهند داشت»<sup>۲</sup>.

۱ - فرائد الاصول ج ۱ ص ۱۱۲ مبحث اما حجة المانعین (لحجیه الخبر الواحد)، ناشر انتشارات اسلامی

۲ - فرائد الاصول ج ۲ ص ۵۶۵ مبحث «ادله القول التاسع»

۳ - انوار الهدایه ج ۱ ص ۲۷۵ مبحث ادله عدم حجیه خبر الواحد، ناشر موسسه تنظیم و نشر آثار

در ابتدا باید گفت که در قرآن به آیات بسیاری بر می‌خوریم که در آنها طائفه خاصی را مانند بنی اسرائیل و مؤمنین و کفار و گاهی عموم مردم را متعلق خطاب قرار داده و مقاصد خود را به ایشان القاء می‌کند یا با آنان به احتجاج می‌پردازد یا حتی به مقام تحدی بر آمده از ایشان می‌خواهد که اگر شک و تردید دارند در اینکه قرآن کلام خدا است مثل آن را بیاورند و بدیهی است که تکلم با مردم با الفاظی که خاصیت تفهیم را واجد نیست معنی ندارد و همچنین تکلیف مردم به آوردن مثل چیزی که معنی محصلی از آن فهمیده نمی‌شود قابل قبول نیست. علاوه بر این خدای متعال می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>۱</sup> ترجمه: «آیا قرآن را تدبری گیری آیات با تأمل نمی‌کنند یا به دل‌هایی قفل‌هایشان زده شده است». و بدیهی است که اگر آیات در معانی خودشان ظهوری نداشتند تأمل و تدبیر در آنها معنا نداشت.

این نکته نخست ذکر گردید، زیرا بعضی «از اینکه قرآن ظنی الدلالة است» این را اراده کرده اند که اصلاً قرآن همان ظهور عرفی راهم ندارد و مابرای روشن کردن معانی آن نیاز به احادیث وارده از اهل بیت داریم و در مواردی که حدیثی وارد نشده باید سکوت پیشه کنیم.

اما باید گفت از نظر دلالت نیز گرچه آیات قرآن همانند روایات به نظر می‌رسد، لیکن چون از احتمال دس و تحریف از یک سو و احتمال سهو و نسیان و خطا در فهم و عصیان در ابلاغ و املا از سوی دیگر مصون است امری یقینی و قطعی است و لذا قرآن کریم خود را در آیات بسیاری به عنوان «نور» معرفی می‌کند: (قد جاءكم من الله نور و کتاب مبین): «به راستی از [جانب] خدا برای شما نور و کتابی روشن‌گر آمده است.»<sup>۲</sup> «و اتبعوا النور الذی أنزل معه»: «و از نوری که با او فرو فرستاده شده است پیروی کردند، [و آنها همان‌ها هستند که رستگارانند.] و بارزترین ویژگی نور آن است که هم خود روشن است و هم روشن‌گر غیر خود است؛ یعنی هم در روشن‌بودن خود و هم در روشن کردن اشیای دیگر نیازمند به غیر نیست.

مقتضای نور بودن قرآن کریم نیز این است که نه در روشن بودن خود نیازمند غیر باشد و نه در روشن کردن غیر؛ زیرا در صورت نیاز به هر مبیین دیگری، آن مبیین اصل بوده و قرآن کریم فرع آن خواهد بود و این فرع و تابع قرار گرفتن قرآن با نور بودن آن ناسازگار است و چنانکه خداوند در آیه ۳۶ یونس می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»: «به یقین گمان از [شناخت] حق و حقیقت چیزی را کفایت نمی‌کند.» در جای دیگر قرآن را به تمامی حق و یقین معرفی می‌کند: «وانه لحق الیقین»<sup>۴</sup>: «و که آن حقیقت یقین است.»<sup>۵</sup>

خوشبختانه از متاخرین بسیاری به «قطعی الدلالة» بودن قرآن معترف گشته اند و باین نوفا روی محققان به سوی فهم معارف این کتاب عظیم باز نموده اند.

۱ - القرآن الکریم، محمد ۲۴

۲ - القرآن الکریم، مائده ۱۵

۳ - القرآن الکریم، اعراف ۱۵۷

۴ - القرآن الکریم، الحاقه ۵۱

۵ - ترجمه مرحوم پاینده

بعضی دیگر متوسل به ادله دیگری همچون حکومت و یا ورود و یا تخصص ادله حجیت ظنون خاصه نسبت به این آیات شده اند که جوایبه آن در کتب اصولی اهل تحقیق داده شده است. آنچه در این مقاله به نقد آمدنظریاتی است که پیوسته مورد توجه محققان اصولی بوده است.

گروهی دیگری از اصولیین فرموده اند که اگر به دلالت قرآن دست از ظنون خاصه بشوییم دیگر راهی برای استنباط احکام دین نخواهیم داشت، غافل از اینکه بنا به تصریح خود کتاب و سنت قطعیه قرآن کریم تبیان (بیانگر) همه معارف ضروری و سودمند برای بشر و عهده دار بیان همه معارف و احکام هدایتگر، سعادت بخش و سیادت آفرین برای انسان است و باید گفت که احکامی را که قرآن به دستور «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» همچون رکعات نماز بر ما واجب شده چنان متواتر از ائمه معصومین بیان شده است که احدی در آن اختلاف ندارد.

مع الاسف حدود ۵۰۰ آیه از آیات طبق اعتراف فقها درباره احکام است آن گونه که باید و شاید چندان محور اساسی استدلال و مبنای تعیین کننده فتوا قرار نگرفته و به بهانه «ظنی الدلالة» بودن، در مقابل شماری از روایات آحاد، گویی حالت رنگ باختگی پیدا کرده اند تا آنجا که گاهی «اجماع» و «شهرت فتوایی» در مقابل آنها قرار داده شده و به ناچار، آیات را در حصار «تاویل» قرار داده و حتی گاهی نص و «ظاهر مستقر» آن را به تاویل برده اند.